

تنها راه نجات بشریت، وقوع انقلابی واقعی به رهبری پرولتاریاست!

پیش به سوی ایجاد جهانی دیگر!

بیانیه حزب کمونیست ایران) مارکسیست - لنینیست - مائوئیست (به مناسبت اول ماه مه

طبقه کارگر ایران که در شرایطی طاقت فرسا ثروت های جامعه را تولید می کند؛ مدام در حال گسترش و تغییر است. مرتبا لایه های جدیدی از طبقات میانی و دهقانان ورشکسته به آن افزوده شده و ساختار این طبقه را گوناگون تر می کنند:

از کارگران قطب های صنعتی تهران، اراک، اصفهان، خوزستان، تا کارگران مهاجری که میان روستاهای افغانستان و مزارع ایران؛ میان شهرهای کردستان و باراندازهای خلیج؛ میان تبریز و عسلویه در رفت و آمد دائم اند. از جوانانی که زندگی خود را در کوله ای ریخته و از گوشه و کنار کشور به سیل کارگران روزمزد میادین شهرهای بزرگ می پیوندند) حداقل 5/1 میلیون نفر در سراسر کشور چنین موقعیتی دارند، تا زنانی که در مشقت خانه های تولیدی برای صاحبان کارگاههای کوچک؛ ثروت تولید می کنند و دخترانی که از 5 سالگی در کنار مادر، به دار قالی به بند کشیده می شوند؛ همه و همه از این طبقه اند.

فقط قشر نازکی از این طبقه کارگر گسترده و چند لایه دارای امنیت نسبی شغلی؛ بیمه درمانی و بیکاری است. اما روند عمده، بیکارسازی و نپرداختن حقوق ها در بخش های رسمی اقتصاد و ایجاد کارهای موقت و بی آینده در بخش های غیر رسمی اقتصاد است. برای اکثریت کارگران معلوم نیست که آیا در انتهای کار طاقت فرسای روزانه یا ماهانه؛ دستمزدی دریافت خواهند کرد یا نه؟ آیا فردا نیز کسی خواهد بود آنان را استثمار کند یا نه؟ آیا با بحرانی دیگر یا تصویب قانونی دیگر؛ به حاشیه جامعه و به درون اقتصاد غیر رسمی پرتاب خواهند شد یا نه؟ اکثریت کارگران به ندرت روزی را با شکم سیر سر بر بالین می گذارند. اما ثروتی که توسط این جمعیت سیال و گسترش یابنده و در جنب و جوش دائم؛ تولید می شود در تاریخ ایران سابقه نداشته است. سرمایه داران و حافظان منافع آنان که کار این سیل عظیم تولید کننده ثروت را مدیریت و کنترل می کنند، در وزارتخانه ها، شرکت ها، بنیادها و اتاق های بازرگانی و صنایع و بیت رهبری نشسته اند و در هماهنگی با مراکز سرمایه داری جهانی) بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) طرح بیکارسازی ها، بالا کشیدن حقوق های معوقه و حذف سوبسیدها را می کشند. آنان در پناه نیروهای نظامی خود در مقابل طبقه کارگر و اعتراضات اش صف آرائی می کنند.

این فقط حکایت طبقه کارگر ایران نیست. این یک حکایت جهانی است. طبقه کارگر یک طبقه ی جهانی است که در زنجیره ای از کارخانه های الکترونیک سواحل ماکائو در چین تا خودرو سازی های برزیل؛ از مشقت خانه های لس آنجلس و ماکیلادورهای مکزیک تا مزارع قهوه و نیشکر در هائیتی، بی وقفه تولید می کند. کارگران روزمزد را با شکل و ترکیب مشابه؛ می توان به یکسان در میدان شوش، میادین پکن و شانگهای و بمبئی و کاراکاس و لیما جست. اجساد مهاجران آفریقائی و آسیائی در جستجوی کار؛ می توان در دریای مدیترانه که به قتل گاه آنان تبدیل شده، مشاهده کرد.

طبقه کارگر یک طبقه تولید کننده جهانی است. طبقه سرمایه دار نیز یک طبقه تصاحب کننده جهانی است. نمایندگان و چهره های آنان را در مراکز مالی نیویورک و لندن و فرانکفورت، تا اتاق.

بازرگانی تهران و وزارتخانه های جمهوری اسلامی و کمیته مرکزی حزب "کمونیست" چین می توان دید. تولیدات طبقه کارگر در سطح جهان به راحتی قادر است یک زندگی راحت، خلاق و شاداب را برای همه جمعیت کره زمین فراهم کند. اما اکثریت این

جمعیت از شکم سیر، علم، بهداشت، سرپناه، فراغ بال و امکان تولید آثار هنری و تولید فکر، محروم است. زیرا، نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری ظرفیت تولیدی و خلاقیت های آنان را به اسارت کشیده و کنترل می کند.

امروزه در جهان، در دریای ثروت و وفور، یک میلیارد نفر از گرسنگی دائم رنج می برند. آنان گرسنه اند؛ چون طبقه کارگر با بارآوری بی نظیری ثروت تولید می کند و سرمایه داری برای تولید سودآور، دیگر نیازی به خرید نیروی کار همه آنان ندارد. پس، بخش بزرگی از جمعیت آماده به کار جهان را چون ماشین های از کار افتاده، به انبار اوراق می سپارد. در مقیاس جهانی؛ شمار کارگران بخش های غیر رسمی اقتصاد سر به یک میلیارد نفر می زند. این بخش از طبقه کارگر بسیار سریعتر از بخش های رسمی رشد می کند. طبق آمار سازمان ملل در همه کشورهای جهان (سوم منهای چین)؛ درصد کارگران درگیر در بخش اقتصاد رسمی (پرولتاریای رسمی) کاهش یافته است. کارگر غیر رسمی یعنی: حیات شانس و پر مخاطره، آوارگی دائم و زندگی در زاغه های بی آب و بهداشت! وضعیت این بخش از طبقه کارگر شبیه وضعیت طبقه کارگر در 150 سال پیش از این است؛ یعنی زندگی در فلاکت، آوارگی و محکوم به مرگ زودرس!

سرمایه داری به طرز غیرعقلایی انسان ها را تلف کرده و به مفاک رنج و مصیبت های بیشمار پرتاب می کند. این سازمان اقتصادی و اجتماعی، کهنه و پوسیده شده است. کارکرد آن دائما راه را بر مصائب بیشمار مانند جنگ های ارتجاعی، افکار مذهبی عهد جاهلیت، نژادپرستی، زن ستیزی، کینه و نفاق میان مردمان ملل گوناگون باز می کند.

جهان نیازمند تغییر و انقلاب است - جایگاه استراتژیک پرولتاریا

جهان نیازمند تغییر و انقلاب است! این واقعیت را جنبش های اجتماعی گوناگون با تکرار شعار "جهانی دیگر ممکن است" بیان می کنند. این شعار اظهار نظری اخلاقی نیست؛ بلکه بیان آن است که سازمان اجتماعی مبتنی بر استثمار و مالکیت خصوصی؛ به حد نهایت خود رسیده و طولانی تر شدن عمر آن، نه فقط این یا آن طبقه محروم، بلکه نوع بشر را در آستانه نابودی قرار داده است. این جهان باید تغییر یابد و در این تغییر؛ طبقه کارگر نقش تعیین کننده ای دارد. این موقعیتی است که نه آرزوهای قلبی این یا آن فرد؛ بلکه واقعیات مادی نظام سرمایه داری است که به پرولتاریا می دهد. این واقعیت که نظم سرمایه دارانه و بازتولید مستمر آن اساسا حول روابط خصمانه پرولتاریا و بورژوازی شکل می گیرد، نقش پرولتاریا را در محو این نظام؛ تعیین کننده می کند. طبقه کارگر؛ حاصل کارکرد تضاد اساسی این عصر است: "تضاد میان اجتماعی شدن تولید با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید". پرولتاریا در تحتانی ترین بخش تقسیم کار در جامعه قرار گرفته و روابط مالکیت در نظام سرمایه داری؛ متکی بر این تقسیم کار است. منطق جهانشمول شیوه تولید سرمایه داری و جامعه بورژوائی؛ در این موقعیت استراتژیک پرولتاریا تجسم یافته است. پرولتاریا (بطور جمعی) بار اصلی بازتولید این جامعه و منطق نظام سرمایه داری را بر دوش می کشد. منطق و کارکرد جامعه سرمایه داری در این طبقه تجسم یافته است.

این موقعیت را برای اولین بار مارکس تشخیص داد و اعلام کرد که پرولتاریا می تواند و باید با استفاده از نیروی جمعی خود کلیه اقشار و طبقات تحت ستم و استثمار جامعه را برای انقلاب کمونیستی رهبری کند. انقلابی که نظام موجود را نابود کرده و یک جامعه نوین با منطق و کارکردی کاملا متفاوت بنا کند.

پرولتاریا نقشی استراتژیک در بازتولید نظام سرمایه داری بازی می کند و در مقابل وضعیت خود مقاومت می کند. اما این به معنای آن نیست که این طبقه به طور خودبخودی دارای این درک استراتژیک است. پرولتاریا تنها زمانی که نسبت به چرایی این سلسله مراتب طبقاتی و غیر ضروری و مضر بودن آن برای همه نوع بشر آگاه می شود؛ پا به میدان انقلاب می گذارد.

اینها حقایقی است که مارکس در بررسی و نقد نظام سرمایه داری آشکار کرد و مارکسیسم را که علم تغییر انقلابی جامعه است؛ بنیان گذاشت. موضوع این علم ارزش گذاری بر پرولتاریا به عنوان طبقه ای که شایسته نشستن در راس جامعه است؛ نیست! بلکه موضوع این است که این جامعه چگونه می تواند به جامعه ای

بدون طبقات برسد. با حرکت از این واقعیت است که مارکسیسم به جایگاه منحصر به فرد پرولتاریا رسیده و آن را به طور عینی تشخیص داده است. اما باید تاکید کرد که بر خلاف درک رایج در جنبش چپ، جنبش کمونیستی و وظایف و افق آن قابل تقلیل به مقاومت روزمره کارگران در مقابل سرمایه داران نیست. جنبش کمونیستی، جنبشی است برای گذار انقلابی از عصر بورژوازی به عصری که نظام سرمایه داری در سراسر جهان سرنگون شده و جوامع بشری بر پایه تعاون و اشتراک سازمان یافته است. جنبش کمونیستی بر پایه درک علمی از ساختار جامعه به این درک رسیده که طبقه پرولتاریا؛ نیروی تعیین کننده این حرکت است. به این دلیل نام این حرکت را انقلاب پرولتری گذاشته است. این انقلاب نه برای آن است که انتقام طبقات محکوم از طبقات حاکم گرفته شود و نه صرفا تلاش برای به قدرت رساندن طبقه ای است که تا کنون محکوم بوده است. بلکه هدف آن حل تضاد اساسی عصر؛ برای گذر به کمونیسم است. انقلاب پرولتری یک طرح خیالی نیست. راه حل حقیقی و تنها راه حل تضادهای جهان موجود است. این فرآیندی است که نیاز به آگاهی، به چون و چرائی و راه حل واقعی دارد که در علم تکامل یافته کمونیسم از زمانی که مارکس و انگلس آن را بنیان گذاشتند، فشرده شده است.

مارکسیسم علم انقلاب

در قرن بیستم، طبقه کارگر؛ با اتکا به این علم نوین در صحنه جنگ طبقاتی؛ حماسه های شورانگیزی آفرید و دو انقلاب سوسیالیستی (ابتدا در روسیه در سال 1917 و سپس در چین در سال 1949) را به پیروزی رساند. این دو انقلاب بیش از چند دهه دوام نیاوردند، زیرا توسط بورژوازی درون این کشورها که از حمایت و یاری بورژوازی بین المللی برخوردار بودند، سرنگون شدند. هر چند این انقلاب های سوسیالیستی؛ گام اول در راه حل تضادهای جامعه سرمایه داری بودند، اما یک پیشرفت عظیم در تاریخ بشر و آغاز یک گذار تاریخی بزرگ به شمار می آیند؛ یک گذار تاریخی در ابعاد جهانی؛ از عصر بورژوازی و حرکت به وراى این عصر و از بین بردن طبقات و تخصیصات اجتماعی برخاسته از وجود تمایزات طبقاتی.

بیش از سه دهه از سرنگون شدن آخرین دولت سوسیالیستی جهان در چین، می گذرد. در این مدت که از آن باید به عنوان سه دهه ضد انقلاب جهانی نام برد، دولت های سرمایه داری جهان با تبلیغات گوش خراش و صرف هزینه های سنگین سعی کرده اند؛ تاریخ رهائی بخش و معتبر جوامع سوسیالیستی قرن بیستم را برای همیشه دفن کرده و در تاریخ نگاری دروغین آن را به عنوان کابوسی در تاریخ بشر به ثبت برسانند. اما استقرار این جوامع سوسیالیستی در واقع کابوسی برای طبقات بورژوا و فئودال و دولت های امپریالیستی و ارتجاعی بود. این کشورهای سوسیالیستی، قله های درخشان رهائی و الهام بخش برای اکثریت مردم جهان بودند که به آنان امید و جرأت مبارزه و طغیان را می دادند. امروزه فقدان آن پایگاه های سرخ سوسیالیستی؛ **عامل عمده** در تعرضات افسارگسیخته سرمایه داری و نگهبانان امپریالیست و مرتجع آن؛ علیه مردم جهان است.

این وضعیت است که باید دگرگون شود! یک فصل از مبارزات جهانی پرولتاریا برای محو جامعه سرمایه داری تمام شد. امروزه باید فصل نوینی را گشود. سرمایه داری می تواند افکار عده ای را به گروگان بگیرد و به آنان بیاوراند که امکان انقلاب کمونیستی نیست. می تواند بسیاری از کمونیست های سابق را نا امید از تغییر جهان کند. اما یک چیز را نمی تواند عوض کند و آن اینکه واقعیت مادی نظام اجتماعی حاکم بر جهان پر از تضاد است؛ تضادهایی که راه حلشان در گرو پیروزی انقلاب پرولتری است. بورژوازی می تواند احکام درست تاریخ را واژگون کند؛ مردم را مسخ کند؛ در مورد تاریخ به آنان اطلاعات غلط داده و فریبشان دهد؛ می تواند سوابق تاریخی را پاک کرده یا تحریف کند، اما ماهیت سرمایه داری را نمی تواند عوض کند. نمی تواند این واقعیت را عوض کند که اسارت زنان؛ وابسته به مالکیت خصوصی و استثمار متکی بر آن است. نمی تواند دست به ستم گری

ملی و جنگ های ارتجاعی نزند. نمی تواند شکاف طبقاتی را هر روز بیش از روز قبل نکند. نمی تواند منبع دامن زدن به جهل و خرافه نباشد.

اینها تضادهایی است که حادثه از گذشته شده و حادثه از گذشته راه حل می طلبد. حدت و اضطراب مسأله فقط در این نیست که رنج انسانها فزونی یافته، بلکه همچنین به خاطر آنست که ظرفیت جامعه بشری برای محو تضادهای طبقاتی بیشتر شده است. تضاد میان موجودیت، منطق و کارکرد سرمایه داری با این ظرفیت هر دم فزاینده برای از بین بردن آن و گذر به جامعه ای عالی تر، هر روز برجسته تر از پیش می شود. همان تضادی که سرچشمه شکل گیری علم کمونیسم بود؛ هنوز پابرجاست. انقلاب پرولتری دستور کار عاجل جامعه بشری است.

اما این انقلاب، امری خودبخودی نیست. این انقلابی است که بیش از هر انقلاب دیگر در تاریخ، نیازمند آگاهی است. اساس این آگاهی را منظومه تئوری های کمونیستی که توسط مارکس و انگلس پایه گذاری شده و سپس توسط لنین و مائو تکامل یافته اند، تشکیل می دهد. همانطور که موضوع انقلاب پرولتری نه "خود-رهائی پرولتاریا" بلکه "رهائی بشریت" است، کمونیسم نیز؛ صرفاً علم رهائی پرولتاریا نیست!، بلکه علم رهائی جامعه بشری از نظام طبقاتی هزاران ساله است.

ضرورت تکامل بیشتر علم کمونیسم

تلاش اولیه طبقه ما برای تغییر جهان نیز بخشی از واقعیت مادی جهان است. این تجربه را باید علمی تر و عمیق تر از گذشته درک کرده و توضیح دهیم تا علل شکست را بفهمیم و اشتباهات گذشته را شناسائی کنیم و از این رهگذر تئوری های انقلاب کمونیستی را غنی تر و کامل تر کنیم. در جریان تغییر جهان تفکر خود را آزمایش کنیم؛ کمبودها و اشتباهاتمان را اصلاح کرده و خود را آماده کنیم که در مرحله نوین مبارزه برای تحقق انقلابات سوسیالیستی، در مقابل بورژوازی بهتر مقاومت کنیم و جامعه بشری را به طور رادیکال تری تغییر دهیم.

جمع بندی از این تجارب بزرگ؛ یک مولفه از **ضرورت و امکان** تکامل تئوری های کمونیستی است. علاوه بر این، دانش بشر در زمینه های علمی گوناگون رشد کرده است. تجربه سرمایه داری، روابط انسان ها با یکدیگر و با طبیعت، در تولیدات فکری فلسفی و هنری بازتاب یافته است. همه این تکاملات امکان غنی تر و صحیح تر کردن منظومه تئوری های انقلاب کمونیستی را فراهم کرده است. کاری که به اضطراب؛ انجامش؛ طلب می شود. شکل گیری جنبش کمونیستی نوین در سطح جهان وابسته به این امر است.

رشد سرمایه داری؛ زندگی مردم جهان را به طرق گوناگون به یکدیگر متصل کرده است. این روند که بی وقفه جریان دارد، شالوده های انجام یک انقلاب جهانی را محکم تر کرده است. تکامل ابزار تولید، شرایط مادی را تغییر داده و تولید را در سطحی کیفیتاً بالاتر، در مقیاس جهانی، اجتماعی کرده است. در نتیجه، تضاد اساسی نظام سرمایه داری و کلیه تضادهای طبقاتی و اجتماعی حادثه شده اند. اما همین تحولات، ظرفیت های تغییر جهان را نیز بیشتر کرده و دست زدن به انقلاب هائی گسترده تر و عمیق تر از انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم را ممکن و ضروری کرده است.

نقش تعیین کننده آگاهی در انقلاب پرولتری

در چنین اوضاعی که آینده جهان، منجمله جامعه ایران، به شدت محل مناقشه و نزاع میان طبقات گوناگون است، مشغول کردن طبقه کارگر به مبارزات اقتصادی گرایشی مضر و محافظه کارانه است. طبقه کارگر فقط با انگیزه و غریزه طبقاتی اش نمی تواند تبدیل به طبقه ای انقلابی شود. طبقه کارگر بدون یک حزب پیشاهنگ که بر تئوری های کمونیستی استوار باشد؛ نمی تواند روند پر فراز و نشیب تغییر انقلابی جامعه را رهبری کند. طبقه کارگر باید کارکرد جامعه را

بشناسد؛ در مورد تغییر و چگونه تغییر آن بیندیشد و طرح بریزد و به مردم اعلام کند که جامعه نیازمند چه تحولاتی است؟، این تحولات را چگونه باید پیش برد؟، چرا در نهایت تفکر پرولتاریای آگاه؛ با تفکر خرده بورژوازی و از جمله تفکر روشنفکران خرده بورژوا متفاوت است.

امروز فضای جهان انباشته از عطش عمومی برای تغییر و خلاصی از نظام ستم و استثمار سرمایه داری است. طبقات و دول سرمایه دار، چهره نگهبانان خود را عوض کرده و آن را به عنوان "تغییر" به حلقوم مردم می ریزند تا شاید این عطش عمومی ارضاء شود.

راست ها، محافظه کاران، بورژواها و روشنفکران قلم به مزد، برده دولت ها هستند. سندیکالیست های وابسته به این یا آن جناح بورژوازی؛ این عطش را در مجاری به قدرت رساندن این یا آن دارودسته حکومتی سازمان می دهند. باید تفکرات محافظه کارانه و راست را که تن دادن به نظام و رژیم موجود را موعظه می کنند؛ افشا کنیم و برخورد میان دیدگاه انقلابی پرولتری با این گونه دیدگاه ها را حادثتر کنیم. این یک جبهه مهم از مبارزه طبقاتی است. هیچ نوع آگاهی ای ضروری تر از آن نیست که ستمدیدگان درک کنند؛ نظام های طبقاتی حاکم در ایران و جهان بر حسب رویاها و یا مقاصد این فرد و آن فرد منتخب به ریاست جمهوری و یا وزارت نمی چرخند. بلکه تضادها و قوای محرکه بنیادین این نظام هاست که مسیر حرکت جوامع و عملکرد مقامات حاکم را تعیین می کند. هر درک دیگری بجز این؛ صرفا خیال بافی و سبب به گل نشستن جنبش های حق طلبانه کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه خواهد بود. در مقابل این درک های غیر واقعی باید تفکر علمی و ماتریالیستی از ساختار جامعه و قوای محرکه مبارزه طبقاتی را گسترش دهیم.

در شرایطی که جنبش کارگری در سراسر کشور جوانه می زند؛ این جنبش می تواند بستری برای رشد و شکوفائی حرکت مقاومت جویانه و رزمنده همه اقشار کارکن جامعه باشد و فضائی را برای رزم در خیابان ها و جدل بر سر ایده های کمونیستی در صدها و هزاران محفل پرولتری در اقصی نقاط کشور ایجاد کند. بدون فعالیت امروزی؛ اوضاع انقلابی فرا نخواهد رسید. نظام سرمایه داری در غیاب انقلاب آگاهانه؛ کاملاً توان آن را دارد که به قیمت نابودی انسان ها خود را بازسازی کند و حریص تر از پیش خون طبقه کارگر را بمکد.

آیا امکان یک انقلاب واقعی هست؟ آیا طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران می تواند از یک طبقه و جنبش شکست خورده؛ تبدیل به مشعل دار انقلابات سوسیالیستی قرن بیست و یکم شود؟! آیا می تواند راه درهم شکستن این دولت و استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا را ترسیم کرده و برایش از همین امروز تدارک ببیند؟! برای اینکه چنین انقلابی تحقق یابد، کدام تئوری انقلابی باید هدایت گر آن باشد؟ رهبری آن از چه نوعی باید باشد؟! و برنامه تغییر بنیادین جامعه چگونه به عمل گذاشته خواهد شد؟!

اول ماه مه فرصت مناسبی است تا این موضوعات پایه ای به طور گسترده در میان کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه بحث شود و پرچم هموار کردن راه سیمگون انقلاب پرولتری برافراشته شود. انقلابی که خودبه خود فرا نخواهد رسید بلکه باید آنرا سازمان داد و رهبری کرد. این امری است که در مقابل طبقه کارگر و پیشاهنگان کمونیست این طبقه قرار گرفته است.

برافراشته باد پرچم سرخ انقلاب پرولتری!

اول ماه مه 1388